

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، پاییز ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۳، ص ۷۹ - ۱۰۰

## شکل‌گیری دولتهای خارجی مذهب در شمال آفریقا

### رضا کردی\*

در دوران اوجگیری نهضتهای فکری و سیاسی در تاریخ صدر اسلام و به خصوص دوران انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس یکی از فرقه‌های تأثیرگذار در تاریخ این دوره - که معمولاً با نام «خوارج» شناخته می‌شود - توانست در برخی از نقاط حاشیه‌ای یا دور دست جهان اسلام گوشه‌هایی شنا و دل‌هایی پذیرا برای اندیشه‌های خود به دست آورد. یکی از این سرزمین‌ها آفریقای شمالی بود که در آن، خوارج عرب و موالی خارجی مذهب توانستند بخشی از بربرها را با خود همراه سازند و پس از گذار از سه مرحله: دعوت‌گری، انجام شورش‌های مقطعی و گستراندن دامنه شورش‌ها حکومت‌هایی برای خود به وجود آورند.

**واژه‌های کلیدی:** شمال آفریقا، خوارج، ایاضیه، صُفریه، اهل الدعوة، بربرها، بنی‌مِدرار،

بنی‌رستم.

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد زرنند.

### مقدمه

فرقهٔ خوارج با آن‌که خاستگاهی بربری نداشته، در دوره‌ای بیش از یک قرن و نیم یعنی از اواخر سده نخست تا نیمه‌های سده سوم هجری در میان بخش قابل توجهی از بربرهای شمال آفریقا از مقبولیت و روایی برخوردار بوده است. البته نمی‌توان در اهمیت دادن به موضوع رواج تفکر خارجی در شمال آفریقا مبالغه کرد، ولی آن‌چه مسلم است این‌که گروه‌ها و جماعتی از ساکنان مغرب، این اندیشه را به خصوص در سده دوم هجری پذیرفتند و در بخش‌هایی از این سرزمین، حکومت‌هایی هر چند کم دوام یا برکنار از سایر مسلمانان تشکیل دادند.

در این پژوهش در صدد یافتن پاسخی برای این پرسش هستیم که: ورود خارجی‌گری به بلاد مغرب و در نهایت تشکیل چند حکومت کوچک و بزرگ به وسیله خوارج در آن سرزمین چه‌گونه و با چه فرایندی صورت پذیرفته است؟ حاصل این پژوهش نشان می‌دهد که سرگذشت خوارج در آفریقای شمالی از آغاز تا دستیابی به قدرت سیاسی چهار مرحله داشته است:

### ۱. ورود اندیشه‌ها

خوارج اولین فرقهٔ مسلمان از ناحیه مشرق عالم اسلام بودند که توانستند قلوب بربرها را به سوی خود بکشانند و به کمک ایشان، نخستین حکومت‌های مستقل را در مغرب پایه‌گذاری کنند. وجود زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی در میان قبایل بربر برای پذیرش افکار مساوات طلبانه دعوت‌گران خوارج و واقع شدن مغرب در نقطه‌ای دور از مرکز خلافت،<sup>۱</sup> موجب شد تا آنها، مغرب را سرزمینی آماده و مناسب برای پیاده کردن آمال و آرزوهای خود ببینند. سلاوی اذعان دارد که بربرها تحت تأثیر خارجی مذهبانی قرار گرفتند که از عراق عرب

به مغرب می‌رفتند. هر چند دقیقاً معلوم نیست که این دعوت‌گران چه گونه و با نشر چه افکاری توانستند توفیق نسبی را نصیب خود کنند، ولی سلاوی احتمالاً با توجه به نتایجی که از این دعوت‌ها عاید خوارج و بربر شده، نتیجه گرفته است که آنها چنین القا می‌کرده‌اند که باید حکومتی با رنگ و صبغه بربری تشکیل دهند. آنها «غیرت بربری» را در بربرها برانگیختند و این از نیرومندترین انگیزه‌ها و اسباب در شکسته شدن و پاره شدن پرده شکوه خلیفگان و شورش بربرها بر ضد عرب‌ها و مزاحمت ایشان برای سلطنت اعراب بود.<sup>۲</sup> تاریخ دقیقی برای آغاز این مقطع نمی‌توان تعیین کرد، ولی با توجه به قراین موجود، آن را باید از حدود سال ۹۰ هـ / ۷۰۸ م یعنی پس از پایان فتح جغرافیایی شمال آفریقا به وسیله موسی بن نصیر تا حدود سال ۱۰۲ هـ / ۷۲۰ م دانست.

دعوت‌گری خوارج در شمال آفریقا تا حد قابل توجهی ریشه در فضای سیاسی عمومی جهان اسلام در آن شرایط دارد. فرقه‌ها، مذاهب و گروه‌های سیاسی درون اسلام نیز به خصوص از قرن دوم هجری به بعد، هر یک با در پیش گرفتن شیوه‌های مختلف دعوت با جدیت در صدد جلب قلوب مسلمانان برآمدند.<sup>۳</sup> عباسیان، امویان اندلس، علویان زیدی و اسماعیلی مانند ادریسیان و فاطمیان با در پیش گرفتن این شیوه موفق شدند هر یک در سرزمینی - هر چند محدود - به قدرت سیاسی دست یابند. خوارج نیز که عموماً از غیرقریش بودند، همین شیوه را در پیش گرفتند و در حد خود به نتایجی نیز رسیدند و موفق به تشکیل دولت‌هایی شدند. آنها خود را «اهل الدعوة» می‌خواندند.<sup>۴</sup>

به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های اصلی دعوت‌گران خوارج متقاعد ساختن دعوت‌شدگان به خروج بر حاکمان بوده است، زیرا در غیر این صورت، این فراخوانی به عملی لغو و بیهوده تبدیل می‌شد. همین عمل‌گرایی نیز موجب می‌شده است تا بسیاری از کسان که از حاکمان جور ناراضی بوده‌اند به دعوت خوارج بپیوندند. بی سبب نیست که فقهای اباضیه معتقد بوده‌اند

برای دست زدن به خروج، داشتن حداقل چهل یار لازم است.<sup>۵</sup>

دعوت خوارج در شمال آفریقا از هنگامی وارد مرحله تأثیرگذاری شد که جابرین زید توانست مکتب و مدرسه سزّی خود را رونق بخشد و تقویت نماید. با این همه، مشخص کردن زمانی خاص برای نفوذ مذهب خوارج در این سرزمین دشوار است، زیرا منابع، به این نکته اشاره‌ای نکرده‌اند و شاید این امکان را نداشته‌اند. زیرا این جنبش از سوی حکومت اموی در مشرق، تحت فشار بوده و لذا رخنه این افراد به شمال آفریقا علنی نبوده است. شدت عملی که خوارج از طرف حجاج در سال ۷۸ هـ / ۶۹۷ م متحمل شدند،<sup>۶</sup> برای پراکنده شدن این گروه دلیلی کافی بود. در این میان، منطقی‌ترین گزینه برای خارجی مذهبان گریزان، آن بود که به سرزمین‌های دوری بروند تا دست دشمن به آنها نرسد. به همین دلیل، احتمال راجح آن است که نفوذ خوارج به شمال آفریقا در پایان قرن اول هجری از طریق سربازان عرب و دعوت‌گرانی صورت گرفته باشد که از فشارهای موجود در مشرق می‌گریخته‌اند.<sup>۷</sup> به دنبال مرگ جابرین زید یعنی در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم هجری، دعوت‌گرانی از خوارج مشرق وارد شمال آفریقا شدند و در نتیجه کوشش‌های پی‌گیر و با بهره‌گیری از ناخشنودی شدید بربرها از رفتار عمال خلافت، توانستند پیروزی نسبی به دست آورند.<sup>۸</sup>

## ۲. انجام شورش‌های مقطعی

در این دوره، خشم بربرها از سیاست‌های والیان، با شورش بر ضد آنان و احیاناً کشتن ایشان همراه بود. نمونه روشن آن قتل یزیدبن ابی مسلم مولای حجاج، والی افریقیه به وسیله سپاهیان و نیز قتل کلثوم بن عیاض در اواخر روزگار اموی بود. جنبش نوین بربران در آغاز قرن دوم هجری و هم‌زمان با آغاز ولایت‌داری یزیدبن ابی مسلم بر افریقیه در سال ۱۰۲ هـ / ۷۲۰ م از سر گرفته شد. پیش از این، جنبش آنها همواره در قالب ارتداد و سرکشی

غیردینی سران قبایل بوده است و پس از غلبه دین اسلام در آخرین دهه قرن اول هجری هر چند دعوت به سوی خارجی‌گری کم و بیش وجود داشته است، ولی نشانه‌ای دال بر این‌که این دعوت‌ها بازتاب عملی در زندگی بربرها داشته است، وجود ندارد. به دنبال مرگ خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز و روی کار آمدن امیران و والیان سخت‌گیر، اندک اندک تفکر خارجی در مغرب در قالب شورش جلوه‌گر شد. ابن عذاری درباره یزید بن ابی مسلم می‌نویسد: او بسیار ستم‌کار و زورگو بود و سپاهی متشکل از بربرها نگهبانی از وی را برعهده داشت. روزی بر فراز منبر رفت و چنین خطبه خواند: می‌خواهم همانند پادشاهان روم نام سپاه خود را بر بازوان سپاهیانم حک و خال‌کوبی کنم. بر بازوی راست هر کس نام او و بر بازوی چپ او نام سپاه من خواهد بود. تا او را از بین دیگر مردم باز شناسید. سپاهیان چون این سخن از زبان او شنیدند برکشتن او هم‌دل و هم‌زبان شدند.<sup>۹</sup> این واقعه در آغاز قرن دوم هجری و پس از کوشش‌های مجدانه‌ای انجام شد که خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز برای حمایت از اسلام آوردن بربرها و فرستادن بسیاری از تابعیان به مغرب برای تعلیم اصول دین و آگاه‌سازی از قواعد آن صورت داد.<sup>۱۰</sup> بربرها احساس کردند که والیان اموی به یک نظام حکومتی از نوع بی‌زانی بازگشت کرده‌اند؛ نظامی که هرگز از آن رضایت نداشته‌اند.

### ۳. انجام نبردهای گسترده

در این دوره مغرب اسلامی شاهد انجام نبردها و جنگ‌هایی در سطح وسیع‌تر و با سپاه‌هایی نسبتاً انبوه به سرکردگی سران خوارج و ایجاد حکومت‌های کم‌دوام بود. آغازگر این شیوه مبارزه، صفری مذهب‌ان مغرب اقصی بودند. این دوره از سال ۱۲۲ هـ / ۷۳۹ م که صفریان طنجه به رهبری میسره مطغری قیام کردند<sup>۱۱</sup> آغاز شد. شورش میسره، حد فاصل سوس اقصی در غرب تا اواسط لیبی در شرق را در بر گرفت.<sup>۱۲</sup> صفریان بربر توانستند در معرکه

اشراف نزدیک طنجه به پیروزی شایان توجهی دست یابند.<sup>۱۳</sup> این نبردها سه سال ادامه یافت و در موارد بسیاری پیروزی از آن بربرهای صفری بود، ولی سرانجام والی اموی حنظله بن صفوان توانست در جنگ‌های قَرَن و اصنام آنها را شکست دهد.<sup>۱۴</sup>

از میان صفری مذهب زناته به خصوص بنی یفرن نیز رهبران پرقدرتی پیدا شدند که با والیان اموی و عباسی جنگیدند. از جمله مشهورترین آنها ابو قُرّه یفرنی بود که رهبری صفریان را در یک جنبش گسترده بر ضد لشکر خلافت به دست گرفت و یاران او در سال ۱۴۰ هـ / ۷۵۷ م با وی به عنوان امام بیعت کردند. چه ظاهراً بنی یفرن بیش از دیگر قبایل بربر نسبت به مذهب صفری گرایش و تعصب داشته‌اند.<sup>۱۵</sup>

شورش خوارج صفری در طی سال‌های ۱۲۵ - ۱۲۲ هـ / ۷۴۲ - ۷۳۹ م، نقطه تحولی در تاریخ دعوت اباضیان شمال آفریقا نیز بود، زیرا آنها دریافتند که دعوت صفری‌ها یاران بسیاری به دست آورده است. اباضیان طرابلس از آن بیم داشتند که این مسأله به ضعف پایگاه آنها و از دست رفتن آرمان تشکیل حکومت به وسیله آنها بینجامد. از همین روی، بر حجم دعوت خود افزودند و شروع به نظم بخشیدن امور خود نمودند. آنها شخصی آشنا به مذهب و علاقه مند به آن و کوشا در راه گسترش آن را امیر خود قرار دادند. این شخص، لقب امام یا خلیفه را اتخاذ نکرد بلکه او را «رئیس» خواندند و این امر دال بر آن بود که هنوز مرحله علنی کردن امامت ظهور برای آنان فرا نرسیده است. نخستین کسی که منابع از او با این عنوان یاد کرده‌اند، فردی حضرمی و یمنی تبار از قبیله کِنده به نام عبدالله بن مسعود تجیبی بود.<sup>۱۶</sup> بدین ترتیب، اباضیان در مغرب ادنی نخستین تلاش‌های جدی خود را برای دستیابی به حکومت آغاز کردند.

ابن مسعود تجیبی بربرهای هواره را در منطقه طرابلس بر ضد حکومت عبدالرحمن بن حبیب رهبری کرد. هر چند این جنبش به آسانی پس از آن‌که او را دستگیر کردند و گردنش را

زدند به خاموشی گرایید،<sup>۱۷</sup> ولی زمینه ساز قیام‌های بعدی خوارج در شمال آفریقا بود. منابع، اشاره‌ای به سبب قتل تجیبی نکرده‌اند. شاید او اقدام به فعالیت‌های فراوان و شدیدی کرده باشد که می‌توانست حکومت خاندان عقبه فهری را در آفریقه تهدید نماید. به همین دلیل الیاس بن حبیب والی طرابلس از سوی برادرش عبدالرحمن فهری والی آفریقه کوشید پیش از آن‌که وی اباضیان را در یک شورش مسلحانه و فراگیر بر ضد او برانگیزد از سرش رهایی یابد.<sup>۱۸</sup> این قتل در سال ۱۲۷ هـ / ۷۴۴ م رخ داد.<sup>۱۹</sup>

قتل تجیبی تأثیر زیادی در روحیهٔ یارانش بر جای نهاد و به خلاف آنچه الیاس بن حبیب اراده می‌کرد، این رخداد محرّکی نیرومند برای اباضیان شد که آنها را به سوی شورش علنی بر ضد حکومت خاندان عقبه در شمال آفریقا سوق دهد. عبدالرحمن بن حبیب کوشید از ابعاد واقعه بکاهد و از عملکرد برادر خود الیاس در برابر تجیبی ابراز خشم و ناخشنودی کرد و او را برکنار ساخت و به جایش حمید بن عبدالله عکّی را برگماشت.<sup>۲۰</sup> او بدین وسیله می‌خواست از رویارویی مسلحانه با اباضیان - آن هم در شرایطی که شورشیان دیگری از عرب‌های خشمگین به خاطر استیلای فهری بر شمال آفریقا و راندن والی قانونی به جنبش درآمده بودند - خودداری ورزد.

از سوی دیگر، بربرهای صفری مذهب نیز با شعار مساوات و به سرداری کسانی چون عطاق اسدی و عروه صدفی، در برخی نواحی تونس و ابن سکرید و ثابت صنهاجی در باجه دست به قیام زده بودند. عبدالرحن فهری با تمام توان کوشید در برابر اباضیان طرابلس و جبل نفوسه سیاست نرمش و مدارا را در پیش بگیرد. ولی این تلاش‌ها موجب آرامش آنها نشد، زیرا آنها از قتل رئیس خود خشمگین بودند و طولی نکشید که به سرداری دو تن از رهبران خود عبدالجبار بن قیس مرادی و حارث بن تلید حضرمی جمع شدند و بر طرابلس مستولی گشتند.<sup>۲۱</sup> حارثی، برپایی نخستین امامت اباضیان در طرابلس و مغرب ادنی را به دست این دو

تن می‌داند<sup>۲۲</sup> و این از نظر آنها امامت شراء بود نه امامت ظهور، زیرا به قصد دفع ظلم و بغی صورت گرفت.<sup>۲۳</sup> منابع موجود، اطلاعات روشنی از چگونگی اشتراک این دو در رهبری اباضیان به دست نمی‌دهند. ابن عبدالحکم که اطلاعاتی نزدیک‌تر به صحت آورده است می‌گوید: حارث امام حرب و عبدالجبار امام صلاة بوده است.<sup>۲۴</sup> این قول با خبر برخی منابع اباضی هم‌خوانی دارد که می‌گویند حارث امام دفاع و عبدالجبار قاضی او بوده است.<sup>۲۵</sup> با این همه، پیوند این دو با یکدیگر آن‌چنان استوار بوده است که حتی بیشتر منابع اباضی نتوانسته‌اند میان امام و قاضی او تمیز و تفکیک قائل شوند.<sup>۲۶</sup> این دو، قبایل هواره را در شورش بر ضد عامل آن‌جا، بکر بن عیسی قیسی و کشتن او رهبری کردند.<sup>۲۷</sup> عکّی والی طرابلس به نبرد با اباضیان شتافت، ولی مدت زیادی نتوانست در برابر لشکر هواره پایداری کند<sup>۲۸</sup> و سرانجام با درخواست امان تسلیم شد. اباضیان به او امان دادند ولی یکی از سرداران او را که به قتل تجیبی متهم بود کشتند.<sup>۲۹</sup>

اباضیان در جنگ‌های بعدی، توانستند طرابلس را هم اشغال کنند و بر منطقه واقع میان طرابلس و قابس و سرت استیلا پیدا کنند. آنها عامل طرابلس و برخی مشایخ بربر را که با خاندان عقبه همکاری می‌کردند، کشتند. عبدالرحمن فهري سه لشکر برای مصاف با این گروه فرستاد؛ اما سرانجام ناگزیر شد که خود عازم نبرد شود. او به سوی حارث و عبدالجبار پیش تاخت تا به قابس<sup>۳۰</sup> رسید. او اباضیان را وادار به پذیرش شکست کرد.<sup>۳۱</sup> گویا در اثناء جنگ حارث و عبدالجبار کشته شدند.<sup>۳۲</sup> ولی کشته شدن آنها با حادثه‌ای همراه بود که اباضیان مغرب را برای مدتی دراز به جان هم انداخت و موجب سستی حرکت آنها شد. منابع اباضی می‌گویند جسد آنها را در حالی یافتند که شمشیر هر یک در پیکر دیگری بود.<sup>۳۳</sup>

در سال ۱۳۲ هـ / ۷۴۹ م هم‌زمان با سقوط خلافت بنی‌امیه، اباضیان مغرب ادنی برای خود رهبری جدید برگزیدند. او ابوالزجار اسماعیل بن زیاد نفوسی بود و عنوان «امام دفاع» داشت.



اباضیان به رهبری او توانستند بر مناطق وسیعی از ولایت طرابلس و قابس دست پیدا کنند. ولی در همان سال امام نفوسی با شمار فراوانی از یارانش در نبرد با نیروهای ابن حبیب کشته شد.<sup>۳۴</sup> بدین ترتیب، در طول حکومت عبدالرحمن فهري پس از شکست خوارج اباضی و قتل رهبران آنها یعنی در فاصله سالهای ۱۴۰ - ۱۳۰ هـ / ۷۵۷ - ۷۴۷ م حرکت نمایانی از سوی این گروه در بلاد مغرب برپا نشده است. آنها بار دیگر به «کتمان» روی آوردند و دعوت پنهانی خود را از سر گرفتند.<sup>۳۵</sup>

در آن حال، با مسلط شدن صفریان نفازه به رهبری عاصم ورفجومی و یزیدبن سکوم و لهاسی بر دو مغرب اوسط و اقصی و محکم کردن پنجه خود بر افریقیه و قیروان پس از سال ۱۴۰ هـ / ۷۵۷ م و قتل حبیب بن عبدالرحمن فهري، خطر سلطه آنها بر مغرب ادنی نیز آشکار شد، زیرا در آنجا نیز خوارج اباضی غلبه داشتند. به همین دلیل، انتظار می رفت که درگیری میان اباضیه و صفریه به وجود آید. به ویژه آنکه هسته های اباضیه پس از بازگشت دعوت گران آنها از بصره در سال ۱۴۰ هـ / ۷۵۷ م گرایش به برپایی حکومت در مغرب داشتند.<sup>۳۶</sup>

در سال ۱۴۰ هـ / ۷۵۷ م همزمان با سال های آغازین خلافت منصور عباسی، ابوالخطاب معافری که به تازگی از بصره به مغرب آمده بود، از سوی اباضیان ناحیه طرابلس به امامت ظهور آنها برگزیده شد. در این سال قبایل نفوسه، هواره، زریشه، زناته و... در محلی به نام صیاد جمع شدند و با ابوالخطاب بیعت کردند.<sup>۳۷</sup> مهمترین نتیجه ای که آنها از این امامت می توانستند بگیرند، قطع ماده خلافت از پیروان این فرقه پس از حادثه قتل مشکوک حارث و عبدالجبار بود.<sup>۳۸</sup>

ابوالخطاب همراه یاران بربر خود در مغمّداس با سپاه عباسی نبرد کرد. آنها مغمّداس، طرابلس و در نهایت قیروان را به تصرف در آوردند.<sup>۳۹</sup> این گروه هم چنین عامل منصور را از طرابلس راندند و امور شهر را به ابوالخطاب سپردند.<sup>۴۰</sup> در همان زمان به دنبال کشمکش در

درون خاندان عقبه برخی از آنها از قبیلهٔ ورفجومه از بطون نفزه کمک خواستند. پیشوای ورفجومه عاصم بن جمیل با استفاده از فرصت به دست آمده، قیروان را تصرف کرد. قبیلهٔ ورفجومه در آن جا دست به کشتار و تجاوز زد.<sup>۴۱</sup> غالب مورخان، ورفجومه را از خوارج صفری دانسته‌اند.<sup>۴۲</sup> ولی برخی محققان معاصر معتقدند که دعوت صفریان در حالی در قبیلهٔ ورفجومه زمینهٔ پذیرش یافت که آنها هنوز با اسلام چندان آشنا نشده بودند.<sup>۴۳</sup>

اخباری که از قیروان در زمینهٔ تبهکاری ورفجومه به گوش ابوالخطاب، امام اباضیان رسید، بهانه خوبی به دست آنها داد تا به فکر تسخیر این شهر بیفتند. به ویژه آن‌که شهر قیروان نه در دست هواداران خلافت بود و نه در دست آل عقبه. آنها در سال ۱۴۱ هـ / ۷۵۸ م به این هدف خود رسیدند.<sup>۴۴</sup> ابوالخطاب پس از نظم بخشیدن به امور قیروان و تعیین عبدالرحمن بن رستم به ولایت‌مداری آن به طرابلس بازگشت.<sup>۴۵</sup>

حکومت ابوالخطاب تا سال ۱۴۴ هـ / ۷۶۱ م که منصور، ابن اشعث را مأمور باز پس‌گیری مغرب از دست خوارج کرد، ادامه یافت. در این سال، سپاه ابوالخطاب در نبرد تاویرغا از ابن اشعث شکست خورد<sup>۴۶</sup> و اباضیان طرابلس بار دیگر قدرت و نفوذ خود را از دست دادند. از سوی دیگر، صفریان به تلافی شکستی که از ابوالخطاب و اباضیان به آنها رسید، کوشیدند تا بر مغرب اوسط و اقصی سلطه پیدا کنند؛ جایی که ابوقرّه صفری<sup>۴۷</sup> موفق شد در منطقهٔ تلمسان، امارتی مستقل به وجود آورد. همچنان‌که ابوالقاسم بن سمکو بن واسول توانست پایه‌های حکومت بنی مدرار را در سجلماسه پی‌ریزی نماید.<sup>۴۸</sup> در این میان، توان و نیروی ابوقرّه هر چند سریع الزوال بود، ولی در دورهٔ کوتاهی روی به افزایش نهاد تا این‌که در سال ۱۴۸ هـ / ۷۶۵ م با او به عنوان امام بیعت کردند.<sup>۴۹</sup>

در مغرب ادنی، اباضیان پس از کشته شدن ابوالخطاب بار دیگر به مرحله کتمان بازگشتند.<sup>۵۰</sup> ولی از آن جا که خطر والیان عباسی آنها را تهدید می‌کرد، در سال ۱۴۵ هـ / ۷۶۲ م

فردی به نام ابوحاتم یعقوب بن حبیب ملزوزی را به عنوان امام دفاع برگزیدند.<sup>۵۱</sup> آنها مدت پنج سال را در حالت تقیه و پنهان‌کاری گذراندند تا اباضیان پراکنده را در ولایت طرابلس سر و سامان دهند، سپس در سال ۱۵۰هـ / ۷۶۰م بار دیگر شورش خود را اعلان نمودند.<sup>۵۲</sup> آنها در حوزه طرابلس و نواحی پیرامون آن قیام خود را آغاز کردند و آن شهر را به تصرف در آوردند.<sup>۵۳</sup> پس از چند ماه ابوحاتم بر یاران خود فرمان حرکت به سمت قیروان داد و آن شهر را محاصره کرد و از آن‌جا که در هنگام محاصره قیروان، هواداران خلافت، یکی از شیوخ برجسته خوارج اباضی به نام عاصم سدراتی را با نیرنگ مسموم کردند، ابو حاتم تصمیم گرفت با نیرنگ این شهر را بگیرد. او به یاران خود گفت: سلاح بگیرید و وسایل خویش را بردارید و هم‌چون شکست خوردگان راه بازگشت را در پیش بگیرید. آنها چنین کردند، لشکرگاه ابوحاتم خالی شد. مردم قیروان پنداشتند که سپاه خوارج گریخته است، پس سپاهی به دنبال لشکر ابوحاتم روانه کردند و در رقاده به آنها برخوردند. ابوحاتم آنها را به سختی شکست داد و با یارانش راهی قیروان شد و یک سال آن شهر را در اختیار داشت.<sup>۵۴</sup>

ابوحاتم اباضی، عبدالعزیز بن سمح معافری - برادر ابوالخطاب را به جانشینی خود بر قیروان گماشت و خود راهی طرابلس شد تا آماده رویارویی با یزید بن حاتم مهلبی شود. ولی سرانجام در سال ۱۵۵هـ / ۷۷۱م کشته شد.<sup>۵۵</sup> بدین ترتیب خاندان مهلب که روزگاری با خوارج اباضی همدلی نشان می‌دادند، نقش زیادی در به شکست کشاندن جنبش اباضیه در طرابلس و قیروان و بخش‌های دیگری از شمال آفریقا ایفا کردند، زیرا از چهار شورشی که در این دوره به وسیله اباضیان برپا شده، سه شورش آن به وسیله خاندان مهلب سرکوب گردیده است. در سال ۱۵۶هـ / ۷۷۲م اباضیان طرابلس به رهبری ابویحیی هواری شورش کردند، ولی این قیام به سختی سرکوب شد و ابویحیی کشته شد.<sup>۵۶</sup>

در زمان داود بن یزید مهلبی که پس از سال ۱۷۰هـ / ۷۸۶م جانشین پدر شد، قبیله بربری

نفره در کوه‌های باجه به رهبری صالح بن نصیر اباضی خروج کرد. ولی این شورش نیز سرانجامی خونین داشت و شکست خورد.<sup>۵۷</sup> در سال ۱۸۰ هـ / ۷۹۶ م و در روزگار هَرَثَمَة بن اَعْتِن آخرین قیام اباضیان شمال آفریقا رخ داد و در آن قبیله هواره به رهبری عیاض بن وَهَب هوارى سر به شورش برداشت که هرثمه آن را به آسانی در هم شکست.<sup>۵۸</sup> شاید یکی از دلایل فروکش کردن شورش اباضیان، تشکیل حکومت رستمی به وسیله آنها بوده که جماعت‌های پراکنده اباضی را به خود جذب می‌کرده است.<sup>۵۹</sup>

بدین ترتیب، در طی دوره‌ای که از سال ۱۲۲ هـ / ۷۳۹ م آغاز می‌شود و دنباله آن تا سال ۱۸۰ هـ / ۷۹۶ م استمرار می‌یابد، یازده قیام ثبت شده، به وسیله خوارج صفری و اباضی در شمال آفریقا برپا گردیده، که برخی از آنها به ایجاد شبه حکومت‌های کم دوام انجامیده است. میسر، ابو قُرْه، تجیبی، حارث، ابوالزجار، ابوالخطاب، عاصم ورفجومی، ابوحاتم، ابویحیی، صالح و عیاض سرکردگان این قیام‌ها بوده‌اند.

#### ۴. تشکیل حکومت در نواحی دور دست

این مرحله را نیز خوارج صفری آغاز کردند. صفریان دولت بنی مدرار و اباضیان دولت بنی رستم را تشکیل دادند. در این جا چهار مشابهت قابل توجه میان دو حکومت از دو فرقه خارجی مذهب شمال آفریقا، از حیث آغاز و انجام کارشان مشاهده می‌شود:

۱ - ۴ - هر دو حدود هجده سال پس از آغاز رسمی قیام فرقه خود، برای رسیدن به حکومت با ثبات اقدام نمودند. چنان‌که گذشت صفریان در سال ۱۲۲ هـ / ۷۳۹ م نخستین قیام را در طنجه برپا کردند و اباضیان در سال ۱۲۷ هـ / ۷۴۴ م در طرابلس؛ صفریان در سال ۱۴۰ هـ / ۷۵۷ م در تافیللت منزل گزیدند تا مقدمات تشکیل حکومت مستقل را فراهم نمایند.<sup>۶۰</sup> و اباضیان در سال ۱۴۵ هـ / ۷۶۲ م در حوالی تاهرت دست به اقدام مشابهی زدند.<sup>۶۱</sup>

۲ - ۴ - هر دو پانزده سال را در حالت خفا در جایی که بعدها اعلان بیعت و حکومت کردند به سر بردند. ابن واسول به صورت کاملاً سرّی مذهب خود را در میان قبیلهٔ مکناسه نشر داد. او برای این که از مکتوم ماندن دعوت خود محافظت کند در سمت جنوب مغرب اقصی تا صحرا عقب‌نشینی کرد و در واحه تافیللت مستقر شد و تظاهر به شغل و حرفه آب‌فروشی می‌کرد؛ کاری که ساکنان بادیه نشین آن جا انجام می‌دادند. او توانست یاران بسیاری گرد خود جمع کند و خیمه‌گاه او مرجع و مدرسه پیروان بدوی او در آن منطقه شد.<sup>۶۲</sup> ابن واسول سرانجام در سال ۱۵۵ هـ / ۷۷۱ م<sup>۶۳</sup> و ابن رستم در سال ۱۶۰ هـ / ۷۷۶ م<sup>۶۴</sup> حکومت خود را رسماً اعلان نمودند.

۳ - ۴ - هر دو در مناطق دور افتاده شکل گرفتند. مقرّ حکومت بنی مدرار شهر سجلماسه در منتهی الیه جنوب مغرب اقصی و مقرّ بنی رستم شهر تاهرت در منتهی الیه جنوب مغرب اوسط بود. سجلماسه در جنوب مغرب و در حاشیه بلادسودان قرار داشت و با شهر قابس ده روز فاصله داشت.<sup>۶۵</sup> تاهرت نیز در دورترین نقطه مغرب اوسط و در کوه جزول و مکانی مرتفع و کوهستانی ساخته شد.<sup>۶۶</sup>

۴ - ۴ - پایان کار هر دو حکومت به دست فاطمیان بود، نه خلافت بغداد. آخرین امیر مستقل مدراری در سال ۳۰۹ هـ / ۹۲۱ م به دست عبیدالله مهدی کشته شد؛<sup>۶۷</sup> هر چند باقی ماندگان بنی مدرار تا سال ۳۲۱ هـ / ۹۳۳ م و روزگار محمد بن بسادر بن مدرار به عنوان تابع دولت فاطمی حکومت کردند.<sup>۶۸</sup> در سال ۳۴۷ هـ / ۹۵۸ م جوهر صقلی سلجماسه را تصرف کرد و شاکر آخرین امیر مدراری را که تمرّد کرده بود، از شهر بیرون راند و با مرگ او در سال ۳۵۴ هـ / ۹۶۵ م دولت بنی مدرار رسماً منقرض شد.<sup>۶۹</sup> حکومت رستمیان نیز در سال ۲۹۶ هـ / ۹۰۸ م به وسیلهٔ ابو عبدالله شیعی انقراض یافت.<sup>۷۰</sup>

### پی‌نوشت‌ها

۱. آلفرد بل، *الفرق الاسلامیة فی الشمال الافریقی من الفتح حتی الیوم*، تعریب: عبدالرحمن بدوی، (بنغازی، دارلیبیا، ۱۹۶۹م)، ص ۱۴۶.
۲. ابوالعباس احمد بن ناصری سلاوی، *الاستقصاء لاخبار الدول المغرب الاقصى*، ج ۱، به کوشش جعفر الناصری و محمد الناصری، (الدار البیضاء، دارالکتاب، ۱۹۹۷م)، ص ۱۶۳.
۳. شاید رواج دعوتگری در میان فرقه‌های اسلامی، ریشه در تعالیم خود دین داشته باشد؛ زیرا اسلام، خود را دین دعوت محور معرفی می‌کند و پیامبر «ص» را «دعوتگر به سوی خدا می‌داند (احزاب ۳۳: ۴۶).
۴. صالح بن احمد صوافی، *الامام جابر بن زید العماني و آثار فی الدعوة*، (عمان، وزارة التراث القومي و الثقافة، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م)، ص ۱۷۲.
۵. عوض خلیفات، *نشأة الحركة الاباضیة*، (مسقط، وزارة التراث و الثقافة، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۰م)، ص ۱۱۷.
۶. ر.ک: احمد بن علی طبری، *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، ج ۳، (قاهره، دارالکتب المصریة، بی‌تا)، ص ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۶۲ - ۵۸۱ - ۶۰۳ - ۶۱۲؛ عزالدین ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م)، ص ۱۵ - ۱۶.
۷. صالح باجیه، *الاباضیة بالجریر فی العصور الاسلامیة الاولى* (بحث تاریخی مذهبی) (تونس، داربوسلامه، للطباعة و النشر، ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۶م) ص ۲۳، به نقل از علی الشابی، *نشوء*

- المذهب الخارجي بافريقيه و المغرب، (نشرة القيروان، الدار التونسية للنشر)، ص ۳۵.
۸. رجب محمد عبدالحليم، الاباضية في مصر و المغرب و علاقتهم باباضية عمان و البصرة (مسقط، مكتبة العلوم، ۱۴۰۱ق / ۱۹۹۰م) ص ۸.
۹. ابو عبدالله محمد ابن عذارى، البيان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب، ج ۱ (بيروت، دارالثقافة، ۱۹۸۰م) ص ۴۶.
۱۰. ابو عبدالله مالكي، رياض النفوس في طبقات علماء القيروان و افريقيه و زهادهم و نساكهم و سير من اخبارهم و فضائلهم و اوصافهم، ج ۱، به كوشش بشير بكوش و محمد العروسي المطوى (بيروت، دارالغرب، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م) ص ۶۴؛ ابوالعرب فيرواني، طبقات العلماء افريقيه و تونس به كوشش على الشبايى و نعيم اليافى، (تونس، بي نا، ۱۹۶۸) ص ۸۴، ۸۷.
۱۱. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، فتوح مصر و اخبارها (قاهره، مكتبة مدبولي، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م) ص ۲۹۳؛ رقيق فيرواني، ابواسحاق ابراهيم بن قاسم، تاريخ افريقيه و المغرب، به كوشش منجى كعبى (تونس، بي نا، ۱۹۶۸م) ص ۱۱۰؛ ابو عبدالله محمد ابن عذارى، پيشين، ص ۵۳.
۱۲. عوض خليفات، پيشين، ص ۱۳۸.
۱۳. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، پيشين، ص ۲۹۴؛ عزالدين ابن اثير، پيشين، ص ۴۱۷.
۱۴. نامعلوم، اخبار مجموعه في فتح الاندلس و ذكر امرائها حتى آخر عهد الناصر (بيروت، دارالكتاب اللبنانى، ۱۹۸۱) ص ۴۱؛ عزالدين ابن اثير، پيشين، ص ۴۱۸؛ ابوالعباس احمد بن خالد ناصرى سلاوى، پيشين، ص ۱۶۹.
۱۵. ر.ك: عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في تاريخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر، ج ۷، به كوشش خليل شحادة و سهيل زكار (بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م)، ص ۲۳.

۱۶. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۲۲۴.
۱۷. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۶.
۱۸. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.
۱۹. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحکم، پیشین.
۲۰. همان.
۲۱. همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.
۲۲. سالم بن حمد حارثی، *العقود الفیضیة فی اصول الاباضیة*، (سلطنة عمان، وزارة التراث القومي والثقافة، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م)، ص ۲۳۷.
۲۳. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، *طبقات المشایخ بالمغرب*، ج ۲، به کوشش ابراهیم طلالی، (قسنطینه، مطبعه البعث، ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م)، ص ۲۴.
۲۴. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۲۲۴.
۲۵. احمد بن سعید شماخی، *سیر المشایخ*، به کوشش احمد بن سعود الشیبانی، (مسقط، وزارة التراث القومي والثقافة، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م)، ص ۱۲۵؛ علی یحیی معمر، *الاباضیة فی موكب التاريخ*، ج ۲ (قاهره، مكتبة وهبه، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م) ص ۴۵.
۲۶. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۳۹.
۲۷. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین.
۲۸. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۴۰، به نقل از (برادی، ص ۱۷۰).
۲۹. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۲۲۵.
۳۰. قابس: شهری ساحلی میان طرابلس و سفاقس بانخلستانها و بوستانها، این شهر با طرابلس هشت منزل فاصله دارد: ابو عبدالله یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۴، به کوشش حسن حبشی (بیروت، دارالفکر، بی تا)، ص ۲۸۹؛ در حول و حوش آن قبایل بربر لواته، لیمایه، نفوسه، زواغه و زواوه و چند قبیله دیگر زندگی می‌کرده‌اند: ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز بکری، *المسالك و الممالک*، ج ۲، به کوشش جمال طلبه (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق /



۲۰۰۳م)، ص ۱۸۹.

۳۱. ر.ک: ابواسحاق رقیق، *تاریخ افریقیه والمغرب*، ص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ عبدالرحمن بن عبدالله

ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۲۲۴؛ ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۱۷.

۳۲. رقیق، پیشین، ص ۱۲۹؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ص ۲۲۳.

۳۳. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین؛ احمد بن سعید شماخی، پیشین.

۳۴. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

۳۵. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۴۲.

۳۶. لواب لواتی ابن سلام، *بدء الاسلام و شرایع الدین*، به کوشش ورنر شوارتز و شیخ سالم

بن یعقوب (بیروت، داراقرأ للنشر و التوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵م)، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۳۷. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۳۸. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۲۵؛ احمد بن سعید شماخی، پیشین،

ص ۱۱۵.

۳۹. لواب لواتی ابن سلام، پیشین، ص ۱۱۹.

۴۰. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۲۶.

۴۱. ابواسحاق، رقیق. ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

۴۲. ابو عبدالله محمد ابن عذاری، پیشین، ص ۷۰؛ عزالدین ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۵.

۴۳. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۴۶، به نقل از (حسین مونس، *ثورات البربر فی افریقیه و*

*الاندلس* (قاهره، مجلة كلية الآداب، ۱۹۴۸م) ص ۱۸۵.

۴۴. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۴۵. عزالدین ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۵۰۳.

۴۶. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۳۴.

۴۷. نام کامل او را ابو قره بن دوناس یفرنی مغیلی ضبط کرده‌اند، ر.ک: ابوالعباس احمد بن

خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۸۵.

۴۸. ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز کبری، *المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب*، به کوشش دیسلان، (الجزایر، المطبعة الحکومیة، ۱۸۵۷م) ص ۱۴۹؛ ابو عبدالله محمد ابن عذارى، پیشین، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ص ۱۷۱؛ ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۱۲.

۴۹. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۲.

۵۰. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۵۷.

۵۱. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۳۴.

۵۲. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۵۸، به نقل از (الجمان شطیبی، ص ۳۰۲ - ۳۰۳).

۵۳. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۱۲۹.

۵۴. همان، ص ۱۳۰.

۵۵. ابواسحاق رقیق، پیشین، ص ۱۶۰؛ ابو عبدالله محمد ابن عذارى، پیشین، ص ۷۹.

۵۶. همان.

۵۷. رقیق، ص ۱۶۹.

۵۸. عزالدین ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۹.

۵۹. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۶۶.

۶۰. ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۸۰.

۶۱. ابو عبدالله محمد ابن عذارى، پیشین، ص ۱۹۶؛ ابو عبدالله یاقوت حموی، پیشین، ج ۲،

ص ۸؛ سلیمان بن عبدالله نفوسی بارونی، *الازهار الرياضیة فی ائمه و ملوک الاباضیه*، ج ۲، به

کوشش محمد علی صلیبی (عمان، وزارة التراث القومي، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷م) ص ۸۴؛ احمد بن

سعید شماخی، پیشین، ص ۱۳۸.

۶۲. ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۲۴؛ عوض خلیفات، پیشین،

ص ۱۳۵.

۶۳. ابوالعباس احمد بن خالد ناصر سلاوی، پیشین، ص ۱۸۰.

۶۴. همان.

۶۵. ابو عبدالله یاقوت حموی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۸.

۶۶. همان، ج ۲، ص ۸.

۶۷. ابوحنیفه قاضی نعمان، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۳ (قم، مؤسسه النشر

الاسلامی، ۱۴۰۹ق) ص ۴۲۹.

۶۸. ابو عبدالله محمد ابن عذارى، پیشین، ص ۲۰۶؛ ابوالعباس احمد بن خالد نصری

سلاوی، پیشین، ص ۱۸۲.

۶۹. همان.

۷۰. ابو عبیدالله بن عبدالعزیز بکری، پیشین، ص ۳۳۵.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین، **الکامل فی التاریخ**، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م).

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، **العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر**، به کوشش خلیل شحادة و سهیل زکار، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م).

- ابن سلام، لو اب لواتی، **بدء الاسلام و شرایع الدین**، به کوشش ورنر شوارتز و شیخ سالم بن یعقوب، (بیروت، دار اقرأ للنشر و التوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م).

- ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله، **فتوح مصر و اخبارها**، (قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م).

- ابن عذارى، ابو عبدالله محمد، **البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب**، (بیروت، دارالثقافة، ۱۹۸۰م).

- اصفهانی، ابوالفرج، **الاعغانی**، به کوشش سمیر جابر، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق /

۱۹۸۹م).

- باجیه، صالح، *الاباضية بالجريد في العصور الاسلامية الاولى: بحث تاريخي مذهبي*، تونس، داربوسلامه للطباعة و النشر، ۱۳۹۶ ق / ۱۹۷۶ م).

- بارونی، سلیمان بن عبدالله نفوسی، *الازهار الرياضية في ائمه و ملوك الاباضية*، به کوشش محمدعلی صلیبی، (عمان، وزارة التراث القومي، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م).

- با سورت، ادموند کلیفورد، *تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان*، ترجمه حسن انوشه، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ ش).

- بغدادی، صفی‌الدین، *مراصداالاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع* (بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م).

- بکری، ابوعمید عبدالله بن عبدالعزیز، *المسالك و الممالک*، به کوشش جمال طلبه، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م).

- \_\_\_\_\_، *المغرب في ذكر بلاد افريقية و المغرب*، به کوشش دیسلان، (الجزایر، المطبعة الحکومیة، ۱۸۵۷ م).

- بل، آلفرد، *الفرق الاسلامية في الشمال الافريقي من الفتح حتى اليوم*، تعریب: عبدالرحمن بدوی، بنغازی، دار لیبیا، ۱۹۶۹ م).

- حارثی، سالم بن حمد، *العقود الفضية في اصول الاباضية*، (سلطنة عمان، وزارة التراث القومي و الثقافة، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م).

- خلیفات، عوض، *نشأة الحركة الاباضية*، (مسقط، وزارة التراث و الثقافة، ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۰ م).

- درجینی، ابوالعباس احمد بن سعید، *طبقات المشايخ بالمغرب*، به کوشش ابراهیم طلائی، (قسنطینه، مطبعة البعث، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م).

- ذهبی، شمس‌الدین، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شعیب ارناوؤط و محمد نعیم عرقسوسی، (بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق).

- رقیق قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن قاسم، **تاریخ افریقیه و المغرب**، به کوشش منجی کعبی، (تونس، بی نا، ۱۹۶۸ م).
- سلاوی، ابوالعباس، احمد بن خالد ناصری، **الاستقصاء لخبار الدول المغرب الاقصى**، به کوشش جعفر الناصری و محمد الناصری، (الدار البيضاء، دارالکتب، ۱۹۹۷ م).
- الشابی، علی، **نشوء المذهب الخارجی بافریقیه و المغرب**، (نشرة القيروان، الدار التونسیه للنشر).
- شماخی، احمد بن سعید، **سیر المشایخ**، به کوشش احمد بن سعود الشیبانی، (مسقط، وزارة التراث القومي والثقافة، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م).
- صوافی، صالح بن احمد، **الامام جابر بن زید العماني و آثاره فی الدعوة**، (عمان، وزارة التراث القومي والثقافة، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م).
- طبری، احمد بن علی، **ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی**، (قاهره، دارالکتب المصریة، بی تا).
- عبدالحلیم، رجب محمد، **الاباضیة فی مصر و المغرب و علاقتهم باباضیة عمان و البصرة**، (مسقط، مكتبة العلوم، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۹۰ م).
- قاضی نعمان، ابوحنیفه، **شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار**، (قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق).
- کعاک، عثمان، **موجز التاريخ العام للجزائر من العصر الحجري الى الاحتلال الفرنسي**، (بيروت، دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۳ م).
- مالکی، ابو عبدالله، **رياض النفوس فی طبقات علماء القيروان و افریقیه و زهادهم و نساكهم و سیر من اخبارهم و فضائلهم و اوصافهم**، به کوشش بشیر بکوش و محمد العروسی المطوی (بيروت، دارالغرب ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م).
- معمر، علی یحیی، **الاباضیة فی موكب التاريخ**، (قاهره، مكتبة وهبه، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۴ م).
- مونس، حسین، **ثورات البربر فی افریقیه و الاندلس**، مجلة كلية الآداب، قاهره، ۱۹۴۸ م.

- نامعلوم، اخبار مجموعه فی فتح الاندلس و ذکر امرائها حتی آخر عهدالناصر، (بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۱).

- یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم البلدان، به کوشش حسن حبشی، (بیروت، دارالفکر، بی تا).

- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، (بیروت، دارصادر، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م).